

# هرگز قهرمانان را از نزدیک ملاقات نکنید!

دیدار با مایکل مان، رابرت دنیرو، آل پاچینو

گزارش از سالی کلاین

*Pally Mline*

ترجمه بیتا کاظمی



شدت، حدت و هیجان واقعاً همزاد اوست، مردی که در طول زندگی حرفه‌اش هشت بار نامزد جایزه اسکار شده است. اگر او را در نقش شخصیت توفانی مایکل کورلئونه در فیلم پدرخوانده نمی‌بینید حداقل او

را در نقش پرنجبه و گفتار خونسردانه‌اش در فیلم Serpico یا راه کارلیتو «Carlito's Way» یا صورت زخمی «Scarface» و یا «Justice for All» یا «Dog Day Afternoon» مجسم

کنید. از نزدیک و کمی خودمانی‌تر آل پاچینو آدمی است کمی مسن‌تر از روی صحنه، اهل گپ زدن و پرچانه، با نگاهی که حکایت از سختی‌های زندگی دارد. رفتار آرام او به هیچ وجه تشابهی با آدم پرنجب‌وجوش و پرحرارت فیلم دریایی از عشق «Sea of Love» ندارد و

بازی می‌کرد و آل پاچینو نقش پسر بزرگ او مایکل کورلئونه. اما این دو دوست قدیمی تا پیش از فیلم Heat هرگز روی صحنه در برابر یکدیگر قرار نگرفتند. مایکل مان کارگردان خیال‌پرور و رویایی نویسنده و کارگردان این فیلم پرهیجان است که در آن آل پاچینو نقش کارآگاه ناشنوای سرسخت و مصممی را در برابر رابرت دنیرو در نقش یک سارق حرفه‌ای مکار بازی می‌کند. در این گفت‌وگو مایکل مان در بین دو هنریشه گندمگون خود نشسته است، اما مورد سؤال قرار نمی‌گیرد چون خبرنگاران تمام توجهشان به این زوج گریزپای هالیوودی است.

آل پاچینو کت چرم سیاه به تن دارد و موهایش به‌خصوص روی شقیقه‌ها رو به خاکستری می‌رود پیش از این که حرف بزند او را در قالب مردی می‌بینید که واژه

فیلم تبهکارانه آتشین Heat واقعاً هم لیاقت عنوانش را دارد ولی وقتی که دو ابرستاره سینما را در کنار هم و خارج از صحنه می‌بینید بیشتر حالت ناکامی و شکست می‌کنید تا هیجان. مجسم کنید آدم چه احساسی دارد که این موقعیت را پیدا کند در کنار دو تن از بهترین بازیگران سینما برای مدتی بنشینند با آنان گفت‌وگو کند.

این دو بازیگر افسانه‌ای در یک کنفرانس مطبوعاتی در سالن هتلی در نیویورک با هم شرکت کردند. دو آمریکایی ایتالیایی‌الاصل که هر دو در سنین پنجاه‌سالگی با هم در یک فیلم قرار گرفته‌اند.

این دو حدود ۲۲ یا ۲۳ سال پیش با هم در فیلم پدرخوانده ۲ بازی کردند اما در جایی که فیلم بازگشت به گذشت می‌کرد، رابرت دنیرو نقش ویتو کورلئونه را

یا حتی درام بزرگ و عجیب و غریب «بوی خوش زن» Scent of a Woman

آل پاچینو با پیش‌داوری‌های چاپلوسانه و نادرست طرفدارانش فاصله دارد، بیشتر جواب‌های طولانی اما بسته می‌دهد. وقتی که از او درباره آشنایی‌اش با رابرت دنیرو در اواخر دهه ۱۹۶۰ یا اوایل ۱۹۷۰ می‌پرسیم با بذله‌گویی می‌گوید: «ما همدیگر را یک بار در خیابان چهاردهم ملاقات کردیم» (مکت می‌کند) «بین بلوک بی‌وسی» بعد با صدای خشن مخصوص خودش از این در و آن در سخن می‌گوید و از این شاخ به آن شاخ می‌پرد. و ادامه می‌دهد: «ما به هم سلام کردیم چون من رابرت را در فیلم برایان دی‌پالما Brian De Palma به نام میهمانی عروسی The Wedding Party دیده بودم و خیلی تحت تأثیرش قرار گرفتم برای همین او را به خاطر سپرده بودم و وقتی که در خیابان دیدمش او را شناختم. فکر می‌کنم هر دوی ما را برای فیلم Gang that Couldn't Shoot Straight می‌خواستند که رابرت در آن بازی کرد، در زمانی هم قرار بود فیلم The Pope of Greenwich Village را با هم بازی کنیم و رابرت قرار بود آن را کارگردانی کند. (دنیرو با علامت موافق سر تکان می‌دهد و می‌گوید: آره-آره)

آل پاچینو ادامه می‌دهد: «و ما همدیگر را زمان طولانی است که می‌شناسیم» او درباره استعداد دنیرو بیشتر می‌گوید تا درباره خودش.

«یادم می‌آید کارهایی که رابرت در گذشته انجام داده بود را می‌دیدم و بعد کارهای فعلی‌اش را (صورتش را به طرف دنیرو برمی‌گرداند و می‌گوید): به قدری تحت تأثیر آن‌ها قرار گرفتم که حتی برایت نامه نوشتم. یکی از کارهای فوق‌العاده‌اش، که البته کار فوق‌العاده خیلی زیاد دارد یادم می‌آید فیلم گاو خشمگین Raging Bull بود که تا بحال چنین کاری ندیده‌اید. بعد پدرخوانده؟ و همین‌طور ادامه دارد مثل Good Fellas و Once Upon a Time in America. من از نقش آفرینی او، نکسته‌سنجی‌اش، ظرافت و باریک‌بینی‌اش و گرمی‌اش مبهوت شده بودم، این‌ها نکاتی چند درباره دنیرو هستند که بین ما هنرپیشگانی که او را تحسین می‌کنیم همیشه گفته می‌شود. گرمی او و طوری که به مسائل نزدیک می‌شود واقعاً مبهوت کننده است.»

آیا شما همیشه می‌دانستید می‌خواهید چه کار شوید؟ آل پاچینو: من از سنین خیلی پایین می‌دانستم که هنرپیشه هستم، منظورم این است که این کار را می‌کردم. من در تمام بازی‌های مدرسه و کارهای ولیست به آن شرکت داشتم. اما نمی‌دانستم که به طور جدی وارد این کار خواهم شد. من هیچ‌وقت تا پیش از

حدود بیست‌سالگی آگاهانه درباره این مسأله تصمیم نگرفته بودم... وقتی که این مسأله برایم اتفاق افتاد دیگر فکر موفقیت، معروفیت و این‌ها برایم مهم نبود. چیزی که مهم بود این بود که من درگیر این کار بشوم و در آن فعالیت کنم.»

در جایی خبرنگاری از او می‌پرسد که آیا دوست دارید نقش آدم‌های بد را بازی کنید یا آدم‌های خوب.

آل پاچینو: «من فکر می‌کنم در انتها خود فیلم‌نامه هست که مهم است، داستان و نوشته کارگردانی است که به حساب می‌آید من فکر می‌کنم این مسائل هستند که به شما الهام می‌دهند و مسأله این است که آیا شخصاً می‌توانید خودتان را در نقش‌تان تصور کنید و با آن ارتباط برقرار کنید یا خیر» و بی‌درنگ ادامه می‌دهد: «بعضی وقت‌ها فقط دوست دارید کار کنید می‌خواهید به بازی ادامه بدهید بنابراین بعضی اوقات شما به کارتان ادامه می‌دهید یا این امید که چیزی را که می‌خواهید در ادامه راه پیدا کنید» قبلاً من صبر می‌کردم تا آن چه را که به نظرم از هرجهت خوب بود انتخاب کنم تا فیلم‌نامه و بقیه چیزهای دیگر اما بعد رسیدم به جایی که دیدم من زیاد کار نمی‌کنم و وقتی هم که کار می‌کنم انتخابم اشتباه بوده بعد با خودم گفتم بگذار سعی کنم نقشی را که باید ایفا کنم به درون خودم منتقل کنم بنابراین دیگر به تمام فیلم فکر نمی‌کنم و به نقشم فکر می‌کنم اما شاید باید کمی بیشتر فکر کنم. سپس اضافه می‌کند: «بهرتر است من زیادی دور موضوع چرخ زنم چون احساس می‌کنم تا ابد در موضوع باقی می‌مانم تازگی احساس می‌کنم وقتی شروع به حرف می‌کنم دیگر نمی‌ایستم و همین‌طور حرف می‌زنم...» ولی پر حرفی آل پاچینو توضیح قابل قبولی برای کم حرفی دنیرو در این مصاحبه نیست. آل پاچینو صرفاً خلایق را پرمی‌کرد چون جواب‌های دنیرو بیشتر توأم با فقط یک لبخند، مین مین کردن، اوهم اوهم گفتن و بی‌علاقگی نشان دادن بود.

به جز یک هوش خارق‌العاده هیچ انسان معمولی از رفتار دنیرو سر در نمی‌آورد، اما بدرستی که هیچ هنرپیشه در قید حیاتی صحت استعداد فوق‌العاده او را رد نمی‌کند. در عین حال وقتی که او را در این جمع می‌بینید و متوجه می‌شوید که دارای ظرافت لازمه برای ادامه یک مکالمه و گپ معمولی نیست به نوعی احساس می‌کنیم هیچ توازنی بین مردی که شش باز نامزد دریافت جایزه اسکار شده و دوبار آن را تصاحب کرده و مردی که رویه‌رویتان نشسته وجود ندارد. بازیگری که در فیلم‌های The Taxi Driver, Mean Streets, Bronx, The King of Connelly, Deer Hunter تماشاگران را بر روی صندلی می‌خکوب کرد. نظافت و آراستگی او با چهره‌ی شاد و خوشبخت با صدای گرفته و لهجه غلیظش جور در نمی‌آیند. در مصاحبه‌ی که

حدود یک ساعت و نیم طول کشید دنیرو خیلی خیلی کم حرف زد حتی وقتی که سؤال‌ها مستقیماً رو به او مطرح می‌شدند باز یا جوابی نمی‌داد و یا کوتاه‌ترین جوابی را که می‌توانست بدهد می‌داد. شاید حجب و حیای اوست که باعث این سکون و احتیاط در صحبت کردن می‌شود. از او می‌پرسند وقتی که به گذشته باز می‌گردی آیا در ده سالگی هرگز فکر می‌کردی روزی به جایی که الان هستی برسی؟ دنیرو فقط با تغییر جواب می‌دهد: «چه کسی فکرش را می‌کرد.»

وقتی که از او می‌پرسند: در صحنه حساس فیلم Heat و وقتی که بالاخره شما و آل پاچینو رودررو شدید چه احساسی داشتید؟ فقط به کوتاهی می‌گوید: «طوری بود که فیلم‌نامه نوشته شده بود، صحنه فوق‌العاده نوشته شده بود.»

یکی از خبرنگاران از دنیرو در مورد درگیری و کتک‌کاری‌اش با یک خبرنگار مزاحم سؤال می‌کند و می‌پرسد: آیا درگیری با یک روزنامه‌نگار فقط در آن مورد بخصوص بوده و یا این که همیشه اتفاق می‌افتد؟ پاسخ می‌دهد: «نمی‌دانم.»

خبرنگار دیگری می‌پرسد وقتی که شما بچه بودید و دزد و پلیس بازی می‌کردید دوست داشتید دزد باشید یا پلیس؟ دنیرو در جواب می‌گوید:

«من؟ نمی‌دونم (با خود زمزمه می‌کند دزنها و پلیس‌ها) تجزیه من بیشتر... آه...نه، پیچیده است. نمی‌توانم جواب بدهم.»

برای این که منصف باشیم باید بگوییم دنیرو گاهی جواب‌های دو سه جمله‌ی هم می‌دهد مثلاً درباره تحقیقی که در مورد شخصیتش در فیلم Heat کرده بود و دیگر درباره رستورانی که در مرکز شهر منتهن دارد. ولی اگر او فقط دارد سربرسر روزنامه‌نگاران می‌گذارد و گاف می‌کند چرا اصلاً در مصاحبه شرکت کرده؟ شاید در قراردادش نوشته شده که برای توضیح مقام باید، تسلیم چنین مصاحبه‌هایی بشود یا این که مردی است که فقط در جمع خصوصی قادر است شور و ذوق خود را بروز دهد یا این که فقط متن فیلم‌نامه را می‌تواند با هوشیاری تمام بازگو کند. به هر دلیلی که باشد برای کسی که از او یک ایده‌آل ساخته و آن روز در فاصله دفوتی او نشسته این مصاحبه خیلی مایوس‌کننده است و عمیقاً توی ذوق می‌زند. شاید اشتباه از من باشد که آل پاچینو و رابرت دنیرو را این چنین تحسین می‌کردم و آن‌چه را که در صفحه سینما دیده بودم می‌خواستم در موجوداتی که فقط گوشت و پوست و استخوان هستند و رویه‌رویم نشسته‌اند ببینم، در واقع داستان را به واقعیت تبدیل کنم. شاید بهتر این باشد که همیشه در رویا باشید و هرگز قهرمانان را از نزدیک ملاقات نکنید.